

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 8, Autumn 2022, 227-248
Doi: 10.30465/CRTLS.2022.34532.2107

From Sociology to Literature:
A Critical Analysis of the Book
An Exploration of the Sociology of Literature

Hashem Sadeghi Mohsenabad*

Abstract

The present paper aims to critically analyze the book *An Exploration of the Sociology of Literature* written by Farhang Ershad. It was found that the book's content is not reliable because of the lack of deep knowledge of literary terms, the mixing of literary theories and schools, and the lack of adequate understanding of literary movements, styles, and types. This is especially true, given the fact that it is published as a textbook. For the above reasons, some of the sociologically-related literary theories and movements were disregarded. The works under study were not properly chosen because of the lack of a deep understanding of literary works. In some cases, the reasons for the discussion of the sociological issues in literature were not provided, and even some preliminary key literary questions, such as literary genres in the sociology of literature, remained unanswered. Different mistakes about literary issues indicated that the author has not benefited from literary advice in doing the research.

Keywords: Sociology of Literature, Interdisciplinary Research, Literary Genres, Literary Terms, Literary Theories.

* Assistant Professor of Persian Language and Literature, Neyshabur University, Neyshabur, Iran,
sadeghi.hashem62@gmail.com

Date received: 22-05-2022, Date of acceptance: 26-09-2022



از جامعه‌شناسی تا ادبیات:

بررسی انتقادی کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات^۱

هاشم صادقی محسن آباد*

چکیده

نگارنده این مقاله کتاب کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات اثر فرهنگ ارشاد را از لحاظ انتقادی بررسی کرده است. در این مقاله نشان خواهیم داد که به‌علت ناآشنایی عمیق با اصطلاحات ادبی، درآمیختن نظریه‌ها و مکتب‌های ادبی، و شناخت ناکافی از جریان‌ها، سبک‌ها، انواع ادبی، و غیره این کتاب تقریری مناسب از جامعه‌شناسی ادبیات به‌دست نمی‌دهد و نمی‌توان مطالب طرح‌شده در آن را قابل اعتماد دانست؛ به‌ویژه این‌که این اثر در جایگاه کتاب درسی منتشر شده است. به‌علت آشنانیدن ژرف با ادبیات، پاره‌ای از جریان‌ها و نظریه‌های مرتبط با جامعه‌شناسی ادبیات به‌کناری نهاده شده‌اند و نیز به‌علت غورنکردن در متون ادبی آثار موردبررسی به‌دقت انتخاب نشده‌اند. در پاره‌ای موارد نیز علت بحث درباره مسائل ادبی در جامعه‌شناسی ادبیات تبیین نشده است و نخستین پرسش‌ها در باب اهمیت برخی مباحث ادبی، هم‌چون انواع ادبی در جامعه‌شناسی ادبیات، بدون پاسخ مانده‌اند. خطاهای متعدد در باب مباحث ادبی نشان از آن دارد که نویسنده کتاب نه در انجام و نه در فرجام پژوهش از راه‌نمایی مشاوران ادبی بهره نگرفته است.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی ادبیات، مطالعات بینارشته‌ای، انواع ادبی، اصطلاحات ادبی، نظریه‌های ادبی.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه نیشابور، نیشابور، ایران، sadeghi.hashem62@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۴



۱. مقدمه

جامعه‌شناسی ادبیات دانشی است که در آن تبیین پیوند مناسبات جامعه و آثار ادبی پی گرفته می‌شود. حوزه‌ای است پرپهنه و گسترده‌دامن که طیف وسیعی از نظریه‌ها، جریان‌ها، و عرصه‌های پژوهشی را، اعم از آفرینش‌گر ادبی، محتوای آثار ادبی، و مسائل مربوط به مخاطبان و دریافت‌کنندگان آثار در بر می‌گیرد. پاره‌ای از این مطالعات به مسائل اجتماعی معطوف است که بر آفرینش ادبی مقدم است و نسبت به جهان متن شرایط پیشینی دارد. برخی نیز به اوضاع و احوال پس از آفرینش و وضعیت چاپ، توزیع، و دریافت متن معطوف‌اند. یک‌سوی این پژوهش‌ها آفرینش‌گر ادبی، نسبت جایگاه اجتماعی نویسنده با اثر، سن، و دیگر مناسبات مربوط به هنرمند و جامعه را در بر می‌گیرد و دردیگرسو، جامعه‌شناسی خواندن، ذوق ادبی، و شرایط دریافت و پذیرش ادبی، گزینش خواندن، و نقش نهادهای ادبی در گزینش خواندن قرار دارد. افزون‌براین، جامعه‌شناسی ادبیات مسائلی هم چون چرخه اقتصادی انتشار، پخش، و نهادهای مرتبط با آن را نیز در بر می‌گیرد. در میانه این دو رویکرد، پژوهش‌های معطوف به جامعه‌شناسی آفرینش ادبی قرار دارد که در آن پیوند محتوای آثار ادبی با پدیده‌های اجتماعی سنجیده می‌شود یا گامی فراتر نهاده و با تدقیق بیشتر پیوند ساختارهای ادبی با ساختارها و نگرش‌های اجتماعی مورد مطالعه قرار داده می‌شود. به عبارت دیگر، آفرینش انواع ادبی با تحول تاریخ اجتماعی پیوند می‌خورد.

پژوهش‌های جامعه‌شناختی ادبیات، همانند دیگر پژوهش‌های بینارشته‌ای، یافته‌های بسیار مفیدی به دست می‌دهند. پژوهش‌هایی از این دست با تلفیق داده‌ها، روش‌ها، و نظرگاه‌های یک یا چند رشته علمی فضایی مناسب برای بررسی متن ادبی فراهم می‌آورند و با توسعه بخشیدن به زوایای مختلف پژوهش افق دید وسیع‌تری را فراروی محقق می‌نهند. پژوهش‌های میان‌رشته‌ای می‌تواند زمینه را برای اقتباس دانش، موضوع، روش، و غیره از رشته‌های دیگر فراهم آورد و از مرزهای صلب دانش در رشته‌های مختلف فراتر رود و بر نظریه‌ها، تجربه‌های معرفتی، و یافته‌های نو استوار گردد و دانش‌های موجود را از طریق تلفیق ارتقا بخشد. البته این تلفیق به معنای امتزاج و درهم‌آمیختن مکانیکی روش‌ها و دانش‌های یک یا چند رشته نیست. پژوهش‌گران اتفاق نظر دارند که پژوهش‌های میان‌رشته‌ای زمانی معنا و مفهوم می‌یابند که مواجهه با یک موضوع یا درک عمیق و دقیق یک مسئله پژوهشی از ظرفیت یک رشته یا تخصص خارج باشد (خورسندی طاسکوه ۱۳۹۶: نوزده- بیست؛ رپکو ۱۳۹۶: ۲۷-۲۹؛ انوشیروانی ۱۳۹۲: ۴). به همین علت، انتظار

می‌رود جامعه‌شناسی ادبیات زوایایی را از متون ادبی بر آفتاب افکند که بدون استمداد از دانش جامعه‌شناسی امکان حصول آن میسر نبوده است، یا دست‌کم، دانش جامعه‌شناسی به استناد و اعتبار چنین یافته‌هایی بیفزاید.

انجام پژوهش‌های بینارشته‌ای، در کنار فواید بسیار ارزنده، با دشواری‌هایی روبه‌روست و گام‌نهادن در آن مستلزم سواد بین‌رشته‌ای و قدرت درک روش‌ها و دانش رشته‌های مربوط با مسئله و موضوع پژوهش یا حضور و همکاری متخصصان رشته‌های مختلف است.^۲ هر رشته‌ای مبتنی بر روش‌ها، اطلاعات، و داده‌های گسترده‌دامن است که تسلط بر همه ابعاد آن برای محقق بینارشته‌ای ناممکن می‌نماید. به همین علت، نظریه‌پردازان این حوزه میان «تسلط» بر رشته‌های علمی و رسیدن به «کفایت» در آن رشته‌ها تمایز قائل شده‌اند. تمایز تسلط بر رشته‌های علمی و کفایت در رشته‌های علمی را تفاوتی دانسته‌اند که «میان یادگیری کامل یک رشته علمی (یعنی محصول تسلط) و صرفاً فهم این‌که چگونه آن رشته علمی به‌نحوی منحصربه‌فرد جهان را براساس دیدگاه، مفروضه‌ها، معرفت‌شناسی، مفاهیم، نظریه‌ها، و روش‌های خود می‌بیند (یعنی حد کفایت) تفاوت وجود دارد» (ریکو ۱۳۹۶: ۸۶). به‌تعبیر دیگر، «کفایت» به این معناست که پژوهش‌گر درباره رشته فهمی بنیادین داشته باشد و درکی میان‌رشته‌ای از موضوع حاصل کند و تشخیص دهد که کدام‌یک از اجزای معرفت رشته‌های دخیل بیش‌ترین ارتباط را با مسئله پژوهش دارد و در هر کدام از رشته‌ها مسئله پژوهش چگونه بررسی می‌شود (همان: ۳۲۰). میان‌رشته‌پژوه فقط نیازمند کفایت در رشته‌های دخیل در پژوهش میان‌رشته‌ای است.

نگارنده در این مقاله کتاب *کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات*، به‌قلم فرهنگ ارشاد^۳، را نقد و بررسی می‌کند. این کتاب در چهارصد صفحه در انتشارات «آگه» منتشر شده و هدف مؤلف آن تبیین نظری و تحقیقی برای کندوکاو در متون ادبی در سطح آموزش پایه‌ای درسی عنوان شده است (ارشاد ۱۳۹۱: ۱۴). تاکنون پژوهشی درباب نقد و بررسی این کتاب منتشر نشده است. در نقد و بررسی کتاب هم خطاهای موجود در مباحث مطرح‌شده استخراج شده‌اند و هم به کاستی‌ها و خلأهای معطوف به مباحث مغفول‌مانده اشاره شده است. درنهایت، خطاها و کاستی‌های *کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات* ذیل سه عنوان دسته‌بندی شده است: ۱. آشفتگی ساختار و سبک نگارش: در ذیل این عنوان، نداشتن تسلسل منطقی مطالب کتاب بررسی شده و درپایان به پاره‌ای از ایرادهای سبکی و زبانی، استفاده از اصطلاحات عامیانه، کاربرد نادرست اصطلاحات و لغات، و غیره به‌اختصار اشاره

شده است؛ ۲. ناآشنایی با اصطلاحات تخصصی ادبیات و دانش‌های ادبی: در این قسمت اشراف‌نداشتن بر اصطلاحات تخصصی ادبیات و کاربست نادرست یا ناموجه آن‌ها نشان داده شده است؛ ۳. ناکامی در پیوند جامعه‌شناسی با ادبیات: در این قسمت به‌طور مفصل دلایل ناکامی در برقراری پیوند مطلوب جامعه‌شناسی با ادبیات بررسی شده است که ریشه در وقوف‌نداشتن بر مسائل تاریخی ادبیات، شناسایی نکردن ژانرها و آثار ادبی متناسب با بررسی جامعه‌شناختی، و غیره دارد. سعی نویسنده این مقاله بر این بوده است که از ره‌گذر نقد و بررسی این کتاب از طرح صرف کاستی‌های جامعه‌شناسی ادبیات فراتر رود و در مطاوی نقد این کتاب پاره‌ای انتظارات را درباب چیستی و ماهیت جامعه‌شناسی ادبیات و نحوه انجام پژوهش‌های میان‌رشته‌ای از این دست، پیش چشم محققان بنهد تا در آینده شاهد انتشار پژوهش‌های منقح و پیراسته از عیوب باشیم که با طرح پرسش‌هایی درباب پیوند محتوای آثار ادبی و ساختارهای آن با واقعیت‌های ارجاعی و ساختارهای اجتماعی زمینه را برای پژوهش‌های کارآمد و پویا فراهم کنند.

۲. آشفتگی ساختار و سبک نگارش

کتاب *کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات* در ده فصل تنظیم شده است. در مواجهه نخستین با فهرست مطالب کتاب گمان می‌رود نویسنده تلاش کرده است مطالب مرتبط با جامعه‌شناسی ادبیات را در سیری منطقی از کلیات نظری شروع کند و با مطالعه موردی (بررسی داستان رستم و اسفندیار در چهارچوب ساختارگرایی تکوینی) به پایان برساند. اما خطاهای متعدد در تبویب اثر، عنوان‌های فرعی، و مباحث طرح‌شده ذیل عنوان‌ها تسلسل و هماهنگی فصل‌ها و عنوان‌های فرعی را دچار آشفتگی ساخته است. اساسی‌ترین مشکل ساختار کتاب این است که فصل‌های کتاب، به‌جز فصل دوم، در جای خود ننشسته‌اند و هیچ‌گونه نظم منطقی‌ای بر آن حاکم نیست. به‌راحتی می‌توان جای فصل‌ها و بخش‌ها را جابه‌جا کرد، بدون این‌که در نظم کتاب خللی ایجاد شود. به‌عبارت‌دیگر، تبویب و توالی فصل‌ها مدعای اصلی کتاب را جلو نمی‌برد. انتظار می‌رفت در فصل‌های نخستین جامعه‌شناسی ادبیات، امر اجتماعی، و ... تبیین شود و سپس رویکردهای جامعه‌نگر و پیوند آن‌ها با ساختارهای اجتماعی و ساختارهای ادبی به بحث گذاشته شود و درنهایت براساس اصطلاح‌شناسی بنیادنهاده‌شده در این فصل‌ها تحلیلی منقح و روش‌مند از یک یا چند متن ادبی به‌دست داده شود. شیوه تبویب کتاب و بررسی نکردن مستوفی و دقیق نظریه‌ها و

اصطلاحات پژوهش به پریشانی مطالب دامن زده است و در بخش پایانی، آن‌گاه که مخاطب تحلیلی مقنع و روش‌مند را چشم دارد، با گامی روبه‌عقب درباب بدیهیات و تعاریف اولیه به نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی استناد می‌شود.

فصل‌های مرتبط با ادبیات از مکتب‌ها و جنبش‌های ادبی شروع شده است. در این بخش نسبتاً طولانی (ارشاد ۱۳۹۱: ۹۳-۱۶۷) بدون توجه به تمایز مکتب‌های ادبی و نظریه‌های ادبی، مکاتبی مانند کلاسیسم و رمانتیسم درکنار فرمالیسم، ساختارگرایی، و غیره بررسی شده‌اند. در یک بخش نیز ژاک لاکان بررسی شده است. در این بررسی تجانس مطالب طرح‌شده نادیده گرفته شده و مکاتب ادبی، نظریه‌های ادبی، و نام اشخاص در هم آمیخته است.

فصل پنجم کتاب به بررسی بحث انواع ادبی اختصاص داده شده است، اما در عنوان‌های فرعی این فصل دو بحث کلی «رمان در ایران» و «شعر در ایران» به‌جای بحث درباب انواع ادبی نشسته است. در صفحه ۱۷۰ بیان شده است که «شاید کلی‌ترین تقسیم‌بندی را بتوان همان قالب‌های کلی «شعر» و «نثر» معرفی کرد، ولی این تقسیم‌بندی خیلی کلی است و ارزش علمی چندانی نمی‌تواند داشته باشد». با وجود این که نویسنده کتاب انواع ادبی (حماسی، غنایی، تعلیمی، و غیره) را به‌نقل از شمیسا بیان کرده است (ارشاد ۱۳۹۱: ۱۷۲) در ادامه، پس از اختصاص چند صفحه به حماسه، به دام همان تقسیم‌بندی کلی که خودشان بی‌اعتبار دانسته‌اند درافتاده و ادامه بحث را ذیل دو عنوان کلی «رمان در ایران» و «شعر در ایران» پی گرفته است. ذیل همین بحث نیز، به‌ویژه در بخش شعر در ایران، مباحث طرح‌شده بیش‌تر خلاصه دیدگاه‌های شفيعی کدکني درباب تعريف و چيستی شعر (عاطفه، خیال، و غیره) است که نه تنها ارتباطی به مبحث انواع ادبی ندارد، بلکه فاقد پیوند با عنوان کتاب است و در موضوع انواع ادبی ارتباط کمی با جامعه‌شناسی ادبیات دارد و جایگاه آن در جامعه‌شناسی ادبیات روشن نیست. در فصل ششم ادبیات عامیانه، به‌منزله پایه‌ای برای انواع ادبی، بررسی شده است. دلیل پژوهشی روشنی برای انتخاب ادبیات عامیانه از میان انواع ادبی اقامه نشده است. این فصل پیش از انتشار این کتاب در فصل‌نامه فرهنگ مردم منتشر شده است و بدون تغییر و ویرایش در این کتاب گنجانده شده است، تا بدان‌پایه که در سراسر این فصل عنوان «مقاله» به‌میان می‌آید.^۴

افزون‌بر تبویب فصل‌ها، این کتاب از منظر توان‌مندی‌های زبانی و سبک نگارش نمط عالی ندارد. نقص‌های زبانی متعددی را می‌توان در این اثر دید که نشانه‌های نگارشی،

ساخت‌های نحوی نادرست، ترکیب‌های سست و عامیانه، و کاربرد اشتباه واژگان را در بر می‌گیرد. مثلاً ایشان «تقاعد» را، که به معنای «بازنشستگی و بازایستادن» است، به جای «اقناع» یا «متقاعدساختن» به کار برده‌اند.^۵ گاه حروف اضافه به اشتباه به جای یکدیگر به کار رفته است.^۶ یا میان اجزای فعل جدایی افتاده است.^۷ افزون‌براین، در موارد متعدد از ترکیب‌ها و تعبیرهای سست و عامیانه‌ای هم‌چون «انگار می‌کنی» استفاده شده است.^۸ افتادگی بخشی از ابیات و اشکال‌های عروضی نیز فراوان به چشم می‌خورد.^۹ باتوجه به این که بخشی از جامعه هدف این کتاب دانشجویان و تحصیل‌کردگان ادبیات‌اند، نگارش و ویرایش نوشتار نیازمند بازنگری جدی است.

۳. ناآشنایی با اصطلاحات تخصصی ادبیات و دانش‌های ادبی

آشنایی با اصطلاحات ادبی و بازشناخت این اصطلاحات و شقوق آن‌ها از دیگر اصطلاحات مشابه از بایسته‌های هر پژوهش علمی‌ای است که در حوزه ادبیات انجام می‌پذیرد. نداشتن شناخت دقیق و عمیق از اصطلاحات هر رشته و خاستگاه آن یا کار بست ناموجه آن ممکن است به برداشت سطحی، تعمیم‌های نادرست، یا نتیجه‌گیری‌های ناموجه یا حتی نادرست منتهی شود. ازاین‌رو، نخستین گام در ارزیابی توفیق پژوهش‌های میان‌رشته‌ای و نقد متون ادبی سنجش زبان فنی و کار بست صحیح اصطلاحات تخصصی و برابر‌نهادهای آن است.

اصطلاحات تخصصی و برابر‌نهادهای آن در کتاب *کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات* تا آن‌جا که مباحث نظری در باب جامعه‌شناسی ادبیات را در بر می‌گیرد، در مجموع قابل قبول است، اما آن‌گاه که نویسنده از بازگفت صرف مباحث نظری گامی فراتر نهاده و می‌کوشد میان مباحث نظری جامعه‌شناسی ادبیات و متون ادبی فارسی پیوند برقرار کند یا مصادیقی از متون ادبی را برای ایضاح و استناد گفتار خویش برکشد، خطاهای متعددی در درک و کار بست اصطلاحات ادبی رخ می‌نماید؛ مثلاً، در انطباق جریان‌ها و مکاتب ادبی با سبک‌های شعری فارسی اصطلاحات به‌گونه‌ای غیرمعارف به کار گرفته شده‌اند که گاه حتی معنای محصلی ندارند: «سبک خراسانی، درعین فلسفی و ایدئالیستی بودن قالب ناتورالیستی»^{۱۰} نیز دارد. در این سبک عقل و خردورزی ستوده می‌شود» (ارشاد ۱۳۹۱: ۲۷۰). افزون‌براین که صحت و اعتبار گزاره یادشده محل تردید است، مراد نویسنده محترم از «قالب ناتورالیستی» روشن نیست!

از جامعه‌شناسی تا ادبیات: ... (هاشم صادقی محسن‌آباد) ۲۳۵

در تحول بعدی و در سبک هندی، در برخی موارد گرایش ناتورالیستی و یا رمانتیسیم ناتورالیستی خود را به‌گونه‌ای ابراز می‌دارد که گویی عشق و زیبایی‌شناسی از آسمان و لایه‌های والایی متافیزیکی - عرفانی به همین دنیای فیزیکی و احتمالاً سطحی کشیده می‌شود (همان: ۲۷۰).

روشن نیست که رمانتیسیم ناتورالیستی چیست و مراد ایشان از کاربست غیرمعارف اصطلاحات چه بوده است! افزون‌براین، در این کتاب اصطلاحات پایه ادبیات هم گاه با تسامح فراوان و در معنای غیردقیق به‌کار بسته شده است:

در این‌جا دو غزل هم‌وزن از سعدی و حافظ می‌آوریم که احتمالاً قالب آن را حافظ از سعدی اقتباس کرده و هر دو از نمونه‌های برجسته ادبیات فارسی است، ولی محتوای آن‌ها معرف شیوه بلاغی این دو شاعر پارسی‌گوی ماست (همان: ۴۲).

آیا حافظ قالب غزل را از سعدی اقتباس کرده است و چگونه محتوا معرف شیوه بلاغی است؟

خطا در کاربست اصطلاحات ادبی گاه آن‌قدر فاحش و دور از انتظار است که در نگاه اول انگاره خطای مطبوعی یا اشتباه سهوی در ذهن نقش می‌بندد، اما بسامد بالای اشتباه‌ها در کاربست اصطلاحات متعدد امکان خطای مطبوعی را رد می‌کند. مثلاً در این کتاب پیوسته از قصاید فردوسی نام برده شده است: «فردوسی نمی‌تواند هیچ مصالحه‌ای با محمود داشته باشد. حتی در همان قصیده‌ای که در «ستایش» محمود سروده ...» (همان: ۶۰).^{۱۱} در این کتاب تفاوت «بیت» و «بند» در اشعار کلاسیک و نیمایی نادیده گرفته شده است^{۱۲} و از مثنوی معنوی به‌منزله «دیوان اشعار»^{۱۳} یاد شده است.

۴. ناکامی در پیوند جامعه‌شناسی با ادبیات

بنیان‌نهادن پیوند مناسب میان جامعه‌شناسی و ادبیات و واکاوی و تبیین مفاهیم نظری صحیح و مستند پایه و اساس تحلیل روش‌مند متون ادبی و شناسایی پیوند ساختارهای ادبی با ساختارهای اجتماعی است. از این منظر، کتاب کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات کاستی‌های فراوان دارد. این کتاب تقریری گویا و اقناعی از جامعه‌شناسی ادبیات و مفاهیم هم‌بسته و وابسته آن به‌دست نمی‌دهد. در غالب بخش‌های کتاب یا بحث جامعه‌شناسی ادبیات یک‌سره به کناری نهاده شده یا فقط به بازگفت بدیهیات بسنده شده است و

اصطلاح «جامعه‌شناسی» و «جامعه» به صورت تزئینی و صوری در خلال مباحث گنجانده شده است، بدون این که مباحث بنیادین جامعه‌شناسی ادبیات به بحث گذاشته شود و به فهم مسئله پژوهش مدد برساند.

فصل دوم کتاب با هدف تبیین ارتباط جامعه، ادبیات، و پژوهش‌های جامعه‌شناختی به بررسی «جایگاه ادبیات در دانش بشری» اختصاص یافته است و قرار است به‌مثابه کلید اصطلاح‌شناسی تحقیق مباحثی را به بحث بگذارد که بنای پژوهش در بخش‌های آتی را براساس آن پی افکند؛ اما در سراسر این فصل نویسنده از طرح مباحث مقدماتی و سطحی فراتر نرفته است. در این بخش دو فصل «هنر، ادبیات، جامعه» و «زبان‌آگاهی و ادبیات، فرآورده‌های جمعی» مدعای طرح بحث ارتباط و جامعه را برپیشانی دارد. در این بخش‌ها کلیاتی مقدماتی در باب ناخودآگاه و استعاره بیان شده و از این مقدمات نتیجه گرفته شده است که «ادبیات، مانند سایر شاخه‌های هنری، به خودی خود رابطه‌ای اجتماعی و بلکه یک نهاد اجتماعی است که نمی‌تواند به صورت پدیده‌ای فردی تلقی شود» (ارشاد ۱۳۹۱: ۵۳). در این قسمت‌ها به بازگفت بدیهیات در مورد زبان، آگاهی، و غیره بسنده شده و حتی باب سخن در باب پیوند این مسائل با جامعه و ریشه‌یابی و علت‌یابی آن گشوده نشده است و سؤال‌های مقدماتی درباره چرایی مباحث جامعه‌شناسی ادبیات، که ممکن است برای خواننده در مواجهه نخستین سربرآورد، بی‌پاسخ مانده‌اند. مثلاً، چرا در مقابل نگاهی جزئی‌نگر و فردگرایانه باید به ساختار اجتماعی یا تاریخی فرهنگی توجه شود؟ اقامه سؤال‌هایی از این دست و پاسخ به آن‌ها، که می‌تواند دلیل طرح مباحث جامعه‌شناسی ادبیات را مشروع و موجه سازد و چراغ راه مخاطبان (به‌ویژه دانشجویان) در درک مسائل بنیادی شود، در این بخش‌ها مغفول مانده است.

فصل سوم کتاب به «ادبیات، زبان، اندیشه» اختصاص یافته است. ایراد اساسی این فصل این است که مباحث ادبیات و زیبایی‌شناسی جدای از هدف کتاب بررسی شده است. ذیل عنوان «ادبیات و زیبایی‌شناسی» بیان شده که «در این فصل به مطالبی کلی و مقدماتی درباره زیبایی‌شناسی می‌پردازیم و سپس در فصل مربوط کوشش می‌کنیم مبانی نظری و تحلیلی زیبایی‌شناسی در جامعه‌شناسی ادبیات را مرور کنیم» (ارشاد ۱۳۹۱: ۷۲). نویسنده با این مقدمه از ورود به بحث ارتباط زیبایی‌شناسی و امر اجتماعی سر باز زده و وعده داده است که در فصل مربوط بدان خواهد پرداخت. گویا مراد از فصل مربوط، فصل هفتم کتاب با عنوان «مبانی زیبایی‌شناسی در انواع ادبی با توجه به جنبه‌های اجتماعی» است. در این بخش نیز بیان شده است که

می‌خواهیم بدانیم مبحث مهم زیبایی‌شناسی با برداشت‌های اجتماعی در متون ادبی و از متون ادبی چه پیوندهایی دارند. آیا فهم زیبایی یک متن ادبی با شرایط اجتماعی زمان آفرینش اثر و نیز شرایط اجتماعی امروز که ما هم‌چنان آن اثر را بازخوانی می‌کنیم رابطه‌ای دارد؟ آیا کشف حقایق اجتماعی در لایه‌به‌لایه متن ادبی پیوندی با زیبایی‌شناسی دارد (همان: ۲۲۰).

در این فصل نیز مقدماتی در باب دیدگاه‌های طرح‌شده درباره زیبایی‌شناسی آمده است؛ اما در بررسی و ذیل عنوان‌های فرعی (تخیل، افسانگی، و نوآوری) نه‌تنها بحث جامعه‌شناسی ادبیات به‌کناری نهاده شده است، بلکه از اصطلاح جامعه‌شناسی و امر اجتماعی به همان شکل صوری نیز نشانی به‌چشم نمی‌آید.

در فصل چهارم کتاب بررسی و بحث نسبتاً طولانی در باب مکتب‌ها و جنبش‌های نظری ادبی/اجتماعی انجام شده است. در این بخش ایرادها و خطاهای فراوان از چندسو درهم تنیده است. افزون‌بر اختلاط و درهم‌آمیختگی مکاتب، نظریه‌های ادبی و نام اشخاص، که پیش‌تر به آن اشاره رفت، در این بخش به بازگفت صرف مطالب منقول در باب این جریان‌ها و سبک‌ها بسنده شده و غالب مطالب طرح‌شده فاقد پیوند حداقلی با جامعه‌شناسی ادبیات است. جریان‌های ادبی از منظرهای گوناگون (مبانی اندیشگانی، تغییرات اجتماعی، تا اصول و مبانی ادبی و زبانی) قابل طرح و بررسی است. عوامل متعددی در برآمدن و تکوین جریان‌های ادبی سهم دارند که پاره‌ای از آن‌ها مربوط به تغییر در سنن ادبی است و همواره از سنت ادبی و هنری تأثیر می‌پذیرد و پاره‌ای نیز برآمده از دگرگونی‌های اندیشگانی و اجتماعی در بستر تاریخی مشخص است که زمینه ظهور مکاتب را فراهم آورده است. در کتابی با عنوان جامعه‌شناسی ادبیات حداقل انتظار خواننده این است که سهم اوضاع و احوال اجتماعی در برآمدن و تثبیت جریان‌های ادبی موردواکاوی قرار گیرد یا حداقل با به‌میان‌افکندن سؤال‌هایی در باب آن وظیفه، کارکرد، و ماهیت جامعه‌شناسی ادبیات برجسته شود. به‌ویژه که کتاب به‌منزله کتاب درسی منتشر شده است و انتظار می‌رود کارکرد و ماهیت پژوهش جامعه‌شناختی را روشن سازد؛ اما نویسنده به بازگفت کلیاتی در باب این جریان‌ها که از منابع مقدماتی و گاه از منابع غیرتخصصی هم‌چون دایرةالمعارف‌ها^{۱۴} وام گرفته بسنده کرده است. حال آن‌که شناخت منابع و مآنوس بودن با منابع اصیل و مهم هر حوزه پژوهشی تا حد زیادی نشان‌دهنده میزان شناخت محقق از حوزه‌های پژوهش و همین‌طور تضمین‌کننده اصالت، اعتبار داده‌ها، و نتایج تحقیق خواهد بود.

روشن است که نویسنده بینارشته‌ای چاره‌ای جز وام‌گیری از داده‌های رشته‌های دیگر ندارد، اما انتخاب مسائل وام‌گرفته‌شده و اعتبار و سندیت منابعی که از آن‌ها وام گرفته می‌شود اهمیتی بنیادین دارد. همان‌طور که نظریه‌پردازان بینارشته‌ای بیان داشته‌اند وام‌گیری جریانی بی‌قاعده نیست و مبتنی بر شرایطی ویژه است. وام‌گیری «به‌معنای برخورداری حداقل درک از طرح شناختی هر رشته مرتبط است. طرح شناختی یک رشته با دیدگاه کلی و اجزای معرف آن از جمله فرضیات، معرفت‌شناختی، مفاهیم پایه، نظریه‌ها، و روش‌های تحقیق آن برابر است» (رپکو ۱۳۹۶: ۳۲۴-۳۲۵). هنگام وام‌گیری باید چند پرسش بنیادین را در ذهن داشت: چه چیزی، در چه سطحی، و از کجا وام گرفته شود؟ و درنهایت، چگونه تلفیق داده‌های مختلف برای بنیان‌نهادن پژوهشی میان‌رشته‌ای صورت پذیرد.

میزان تناسب جریان‌ها و نظریه‌های انتخاب‌شده با مسئله پژوهش جامعه‌شناسی ادبیات از دیگر مسائلی است که در این بخش بدان عنایت چندانی نشده است و عناصر ادبی مرتبط با مسئله پژوهش شناسایی نشده‌اند. این مسئله از منظر مطالعات بینارشته‌ای اهمیتی ویژه دارد. توفیق مراحل نهایی پژوهش بینارشته‌ای را تا حد زیادی وابسته به انتخاب بینش‌ها و روش‌های مرتبط با مسئله دانسته‌اند و اقامه دلایل آشکار و موجه را برای انتخاب عناصر رشته‌ای لازم شمرده‌اند (همان: ۳۵۸). در فصل چهارم این کتاب نظریه‌هایی هم‌چون فرمالیسم، که کم‌ترین ارتباط را با مسئله پژوهش دارد، به‌مثابه مبانی نظری پژوهش موردبررسی قرار گرفته است.^{۱۵} مباحث طرح‌شده درباب پدیدارشناسی، لاکان، و غیره نیز از جنس مطالعات جامعه‌شناختی نیست. ازدیگرسو، جریان‌های ادبی‌ای که می‌توانند محملی مناسب برای بررسی جامعه‌شناختی باشند به‌کناری نهاده شده‌اند. برای مثال، رئالیسم که نوع ادبی موردعلاقه مارکسیست‌هاست و در تحلیل‌های آن‌ها جایگاه تعیین‌کننده‌ای دارد و به‌منزله جنبشی جامعه‌گرا نام برآورده موردبررسی قرار نگرفته است. حال آن‌که جنبش رئالیسم و آثاری که به این شیوه به‌نگارش درآمده‌اند بستری مناسب برای تحلیل‌های جامعه‌شناختی فراهم آورده‌اند.

سه فصل این کتاب (بخش‌های ۵، ۶، و ۷) به بررسی انواع ادبی و جامعه‌شناسی ادبیات اختصاص یافته است که در جمع حدود یک‌چهارم مطالب کتاب را در بر می‌گیرد. نویسنده محترم با بیان این‌که بررسی انواع ادبی در این کتاب با هدف ملاحظات تخصصی نیست از واکاوی دقیق انواع ادبی یا حتی بازگویی آن‌چه در پژوهش‌های ادبی در این زمینه منتشر

شده است، سر باز زده است و هدف کتاب از بررسی انواع ادبی را جست‌وجوی کارکرد و اهمیت جامعه‌شناختی منطبق تقسیم‌بندی و محتوای انواع دانسته است (ارشاد ۱۳۹۱: ۱۶۶)، اما در مقام عمل، به اهمیت و کارکرد انواع ادبی و اهمیت آن در مطالعات جامعه‌شناسی ادبیات نیز توجه چندانی نشده است.

اهمیت انواع ادبی در جامعه‌شناسی ادبی مورد توافق شاخه‌های مختلف جامعه‌شناسی^{۱۶} است و درباره چستی و اهمیت آن بسیار سخن رفته است. لوکاچ در مقدمه‌ای که بر کتاب *رمان تاریخی* نگاشته است، مسائل مربوط به فرم و ژانر ادبی را بازتاب هنری دگرگونی‌های اجتماعی - تاریخی می‌داند. او ذیل بحث درباره رمان تاریخی، در جایگاه ژانری خاص، بیان می‌دارد که ژانرهای جدید آن‌هنگام سربرمی‌آورند که واقعیت‌های جدیدی طرح شده باشند و شکل‌ها و ژانرهای ادبی موجود نتوانند آن‌ها را بازتاب دهند (لوکاچ ۱۳۹۳: ۳۷۱). او ژانر ادبی را بازتاب هنری خاص از روی داده‌های خاص زندگی می‌داند و بر این عقیده است که «یک فرم خاص، یک ژانر خاص، باید استوار بر یک حقیقت خاص از زندگی باشد». به همین علت ژانرهای مختلف، به علت نسبت متفاوت با واقعیت‌های اجتماعی، روش‌های متفاوتی را برای سامان‌دهی کنش داستانی، شخصیت‌پردازی، و غیره به کار می‌بندند (همان: ۳۷۱-۳۷۲). از نظر لوکاچ، همه انقلاب‌های زیباشناختی در واقع علت‌های تاریخی دارند (تادیه ۱۳۹۰: ۱۸۵). از دیدگاه لوسین گلدمن نیز پژوهش جامعه‌شناختی «هنگامی واقعاً کارآمد می‌شود که بتوان میان الگو و متن چنان پیوندی برقرار کرد که کلیت متن را در بر بگیرد» (گلدمن ۱۳۹۶: ۶۴). او از الگویی دفاع می‌کند که به جای نشان‌دادن پیوند محتوای آثار ادبی با آگاهی اجتماعی مقوله‌هایی را جست‌وجو کند که ساختار هر دو را تشکیل می‌دهد (گلدمن ۱۳۷۱: ۳۲۲). در این میان، نام اریش کوهلر بیش از دیگر محققان با انواع ادبی گره خورده است. کوهلر آثار ادبی را صورتی ویژه از پرداخت واقعیت‌های اجتماعی می‌داند و فراتر رفتن از متن و رسیدن به محرک‌های آغازین را مقدمه درک ساختارهای ادبی می‌داند (پوینده ۱۳۹۶: ۲۰۸). او در مقاله «نظام‌های انواع ادبی و نظام جامعه» انواع ادبی را نظام سلسله‌مراتبی کاملی می‌داند^{۱۷} و وظیفه جامعه‌شناسی ادبیات را تبیین رابطه نظام انواع ادبی با تحولات نظام اجتماعی می‌داند (همان: ۲۰۹). او گزینش یک نوع ادبی را مستلزم موضع‌گیری در برابر واقعیت می‌داند که در کلیت خود با کلیت واقعیت رابطه هم‌خوانی دارد (کوهلر ۱۳۹۶: ۲۱۶). از دیگر سو، بحث انواع ادبی در جامعه‌شناسی محتوا نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. زالامانسکی هدف از صورت‌برداری و رده‌بندی محتوای آثار

معاصر را استحصال پاسخ‌ها و راه‌کارهای هر نویسنده، در مقام فرد، به مجموعه‌ای از پرسش‌ها و مسائل زمانه خود می‌داند که برای تأثیرگذاری در آگاهی خوانندگان طراحی و عرضه شده‌اند (زالامانسی ۱۳۹۶: ۲۴۵-۲۴۷). از دیدگاه او، بررسی محتوای آثار می‌تواند با جامعه‌شناسی انواع کامل‌تر و دقیق‌تر شود؛ زیرا محتمل است که فضای عقیدتی انواع ادبی مختلف با یک‌دیگر متفاوت باشد و به مسائل مشخص پاسخ‌های متفاوت بدهد. در نهایت، این پاسخ‌های متفاوت کارکرد هر نوع ادبی، یعنی نحوه خاص برخورد با مسئله، را مشخص می‌کنند و در حکم ویژگی هر نوع در نظر گرفته می‌شوند.

در کتاب *کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات* انواع ادبی و اهمیت آن در مطالعات جامعه‌شناسی ادبیات معنادار و دلالت‌مند نشده است. همان‌طور که کوهلر بیان داشته است «دگرگونی در نظام انواع، از ره‌گذر تغییرهای کارکردی پراکنده، تقریباً به‌نحوی نامشهود رخ می‌دهد، اما در چرخش‌های تاریخ است که تحول آرام قطع می‌شود» (کوهلر ۱۳۹۶: ۲۱۶-۲۱۷). نویسنده کتاب موردنقد به‌جای بررسی چرخش‌های تاریخی و اجتماعی، که تحول و تغییر در انواع ادبی را در پی داشته، به بازگفت کلیاتی در باب شعر و نثر در ایران بسنده کرده است. تبیین ارتباط انواع ادبی با اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی و پیدایش و تکوین آن‌ها اگرچه بسیار سخت و دشواریاب است، در زمره مفیدترین پژوهش‌هایی قرار می‌گیرد که در باب جامعه‌شناسی ادبیات انجام پذیرفته است. اگر نویسنده محترم توفیق نیافته‌اند به پیوند ساختار انواع ادبی و ساختار اجتماعی دست یازند، دست‌کم می‌توانستند پرسش‌هایی ثمربخش در باب انواع ادبی به‌میان افکنند تا کارکرد و اهمیت بحث در مورد آن در مطالعات جامعه‌شناسی ادبیات را روشن کند. مثلاً یک فصل کامل کتاب (بخش ۶) به ادبیات عامیانه اختصاص یافته است، اما طرح مسائلی که می‌توانست به این بخش سمت و سوی جامعه‌شناختی بدهد بدون پاسخ مانده است: توجه به ادبیات عامیانه تحت‌تأثیر چه عواملی بوده است؟ چرا سبک ادب عامه یا ادبیات عامیانه در مقابل سبک فاخر سربرمی‌آورد؟ آیا میان رواج این سبک با جنبش چپ در ایران نسبتی وجود دارد؟ به‌تعبیر لوکاچ، مردم چگونه خودشان را وارد تاریخ کردند؟ چرایی و تبیین عوامل اجتماعی شکل‌گیری آرشو عظیم مردم‌شناسی و غیره بعد از انقلاب اکتبر روسیه و ده‌ها سؤال دیگر که در باب آن‌ها بحث‌هایی مستوفی وجود دارد و طرح و جواب به آن‌ها می‌تواند بحث انواع ادبی را در کتاب *جامعه‌شناسی ادبیات* معنادار و دلالت‌مند سازد و بحث درباره آن را از طرح کلیات مقدماتی فراتر ببرد.

بحث درباب ساختارگرایی تکوینی از بخش نهم کتاب شروع می‌شود. در این بخش از ظرف تاریخی، کلیت، و غیره صحبت شده است، اما در این بخش نیز این مطالب آن‌قدر روشن نمی‌شود که بخش بعدی کتاب بتواند داستان «رستم و اسفندیار» را بر مبنای آن تحلیل کند. در صفحه ۳۱۸ از مبانی پارادایمی ساختارگرایی سخن به میان آمده است، اما مرز مطالب طرح‌شده ذیل «هستی‌شناسی» و «معرفت‌شناسی» روشن نیست.

فصل دهم کتاب «بررسی داستان رستم و اسفندیار در چهارچوب ساختارگرایی تکوینی» است. غالب مطالب طرح‌شده در این بخش نیز از سطح کلیات و مقدمات فراتر نمی‌رود. بحث درباب «شرایط زندگی و پایگاه اجتماعی فردوسی»، «انگیزه و هدف فردوسی در سرودن شاهنامه»، و «مروری بر داستان رستم و اسفندیار» از جنس مطالب جامعه‌شناسی ادبیات نیست و از نقل‌قول از منابع ادبی فراتر نمی‌رود. کم‌تر منبعی در مورد شاهنامه می‌توان سراغ گرفت که در آن بحث‌هایی هم‌چون بنی‌عباس و بنی‌امیه، شکل‌گیری جنبش ابومسلم، و غیره طرح نشده باشد. در ادامه، درباره شخصیت‌های داستان (گشتاسب، اسفندیار، رستم، و شخصیت‌های دیگر) سخن رفته است. در نگاه نخست، عنوان‌های این قسمت‌ها بررسی تکوین یا سنخ‌شناسی شخصیت‌ها را به ذهن متبادر می‌کند، اما بحث از معرفی و استناد به آثار ادبا فراتر نرفته و رنگ‌وبوی جامعه‌شناسی به خود نمی‌گیرد. کلمه «ساختارگرایی» در غالب این بحث‌ها با سویه‌ای تزئینی کاربردی فراتر از یک ترجیح‌بند پیدا نمی‌کند. نداشتن تسلسل منطقی و روش‌مند مبحث‌ها باعث شده است که در بخش پایانی کتاب، که قاعدتاً برآیند تحلیل و نگاه نویسنده است، درباب بدیهیات و تعاریف اولیه به نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی استناد شود. برای مثال، در ذیل بررسی «ساختارگرایی تکوینی در داستان رستم و اسفندیار» که خواننده انتظار دارد تحلیل‌های نویسنده را ببیند، تازه تلاش می‌شود به نقل از پاسکادی روشن شود که ساختارگرایی تکوینی رویکرد است یا روش (ارشاد ۱۳۹۱: ۳۶۴). فقدان بحث‌هایی از این دست، که باید در فصل‌های پیشین زمینه را برای بحث روش‌مند و دقیق بررسی موردی فراهم می‌ساخت، به آشفتگی متن دامن زده است.

پیوندداشتن مباحث جامعه‌شناسی با ادبیات و شناسایی نکردن جریان‌های ادبی مرتبط با مسئله پژوهش جامعه‌شناختی از صرف یک ایراد فراتر رفته است و کاستی‌های تابع و تالی دیگری را نیز در پی داشته و در گام بعدی، شناسایی آثار مرتبط با مسئله پژوهش را نیز با دشواری و خطا همراه ساخته است. آشنایی عمیق با حوزه پژوهش و شناخت

پیش‌فرض‌ها و ویژگی‌های متون موردبررسی تعیین‌کننده صحت انتخاب آثار موردبررسی خواهد بود. آشنایی با سرشت متون ادبی به محقق خواهد گفت که کدام ژانر یا کدام دوره تاریخی یا آثار کدام نویسنده محملی مناسب برای بررسی‌های فرمی یا نقدهای روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، و غیره است. مثلاً، در بخش هشتم بحثی با عنوان «مروری گذرا بر سبک‌ها در ادب فارسی» طرح شده است (ارشاد ۱۳۹۱: ۲۷۹-۲۹۶). این قسمت سخت‌متکی بر یکی یا دو اثر شمیسا و شفیعی کدکنی (*از جامی تا روزگار ما*) است. بحث در مورد سبک‌های مختلف، فارغ از خطاهای فراوان نظری^{۱۸}، به‌صورت نسبتاً مفصل طرح شده است، اما در مورد ادبیات نوین ایران در دوره مشروطه و دوره پهلوی فقط چند پاراگراف آمده است؛ حال آن‌که ادبیاتی که در این دوره به‌وجود می‌آید گره‌خوردگی تنگاتنگی با مسائل اجتماعی و جریان‌های روشن‌فکری دارد. فارغ از ارزش زیبایی‌شناختی، محتوای آگاهی جمعی در پاره‌ای از این آثار نسبتاً عریان بازآفرینی شده و برای طرح در کتابی با عنوان «جامعه‌شناسی ادبیات» از بسیاری از مطالب مطرح‌شده در این کتاب مهم‌تر است. افزون‌براین، نداشتن مواجهه با متون ادبی از کاستی‌های بنیادین این کتاب است. اتکای بیش‌ازحد بر آرای محققان ادبی باعث شده است که نویسنده به بازگفت کلیات در باب سبک‌ها، اصطلاحات، و نظریه‌های ادبی بسنده کند. مسئله محققان ادبی با آن‌چه نویسنده این کتاب در پی آن است متفاوت است و چه‌بسا محققان ادبی در پی یافتن پاسخ به سؤال‌های پژوهشی خویش آگاهانه یا ناآگاهانه داده‌هایی را که ممکن است از منظر پژوهش جامعه‌شناختی بااهمیت باشند، به‌کناری نهاده باشند. بدیهی است، آن‌چه در پژوهشی سند و مدرک تلقی می‌شود ممکن است از سوی پژوهش‌گری دیگر با مسئله پژوهشی متفاوت نادیده انگاشته شود. چه‌بسا اگر نویسنده محترم پس از شناسایی دوره‌های تاریخی و متون مرتبط با مسئله پژوهش جامعه‌شناختی به سراغ پژوهش‌های منتشرشده در باب آثار این دوره می‌رفت یا تعداد اندکی از متون این دوره را مطالعه می‌کرد، استخراج داده‌های مرتبط با پژوهش جامعه‌شناختی، تلفیق آرا و نظریات، و صورت‌بندی مطالب را دقیق‌تر می‌ساخت و نتایج نهایی کارآمدتری را فراروی مخاطبان این کتاب می‌نهاد. همان‌طور که آدورنو اشاره می‌کند «باید مفهوم‌های جامعه‌شناختی را از بینش خاص متن بیرون کشید و نباید آن‌ها را از بیرون به متن چسباند [...] شرط چنین قضاوتی طبعاً هم‌پایی شناخت درونی اثر و شناخت اجتماع بیرون است» (آدورنو ۱۳۹۶: ۲۲۴).

شناسایی نکردن آثار مرتبط با مسئله پژوهش جامعه‌شناختی باعث شده که نویسنده محترم شعر حافظ را مصداق واقع‌گرایی بداند: «گاهی مطالعه یک متن ادبی واقع‌گرایانه بسیار ژرف‌تر از یک متن تاریخی ما را از اوضاع و احوال مردم در یک دوران معین آگاه می‌کند. اشعار حافظ نمونه بارزی از این ادعاست» (ارشاد ۱۳۹۱: ۱۵). کسی منکر ارجاع آثار ادبی به پاره‌ای از واقعیت‌های اجتماعی نیست. بی‌گمان می‌توان واقعیت‌های اجتماعی را در آثار مختلف دید، اما اطلاق «واقع‌گرایی»، به‌منزله اصطلاحی ادبی با ویژگی‌های مشخص، بر شعر حافظ خالی از اشکال نیست. انتظار می‌رود که نگارنده کتابی با موضوع «جامعه‌شناسی ادبیات» برای ارائه شواهد درون‌متنی در مورد جریان‌ها و سبک‌های ادبی به سراغ متن‌های شاخص برود که در اطلاق ویژگی‌های آن سبک و جریان به آن اثر تردیدی وجود نداشته باشد. از دیگر سو، شعر، به‌ویژه شعر غنایی، محمل استحصال اجتماعیات نیست. شعر گونه‌ای استحاله‌شده است و برای استحصال اجتماعیات گونه‌های مشور ارجح‌اند. «شرط امتلائی هرچه بیش‌تر شعر غنایی این است که متنش کم‌تر به مضمون رابطه میان من و اجتماع بپردازد و بگذارد این رابطه به‌خودی‌خود و به‌شکلی خودانگیخته در متن تبلور پیدا کند» (آدورنو ۱۳۹۶: ۲۲۸). البته این بدان معنا نیست که در مورد شعر پژوهش جامعه‌شناختی انجام نشده یا قابل‌انجام نیست، اما همان‌طور که زیما اشاره کرده است:

شمار کارهای جامعه‌شناسی دربارهٔ رمان بسیار بیش‌تر از تحلیل‌های نقد اجتماعی از متن شاعرانه است. برخلاف شعر غنایی، که غالباً به دنیای روانی فرد یا به خود زبان می‌پردازد، رمان موقعیت‌ها و عمل‌های اجتماعی و تاریخی را نشان می‌دهد و توصیفات زندگی روانی «درونی» فرد را نه فقط با ترسیم‌های محیط اجتماعی، بلکه با تحلیل‌های «جامعه‌شناختی» این محیط‌ها تلفیق می‌کند [...] جامعه‌شناسان از آن رو ادبیات رمانی را برتر شمرده‌اند و می‌شمارند که بُعد دلالت‌گری و مستند آن آشکارتر از شعر است (زیما ۱۳۹۶: ۱۳۸).

نویسنده محترم کتاب به اهمیت رمان در تحلیل‌های جامعه‌شناختی واقف‌اند و بیان کردند که «نوع رمان از ماهیت و درون‌ت اجتماعی قابل‌توجهی برخوردار است» و به‌علت استقبال در لایه‌های متوسط و باسواد جامعه «طبیعی است که در کتاب حاضر با اهمیت و توجه بیش‌تری به آن پرداخته شود» (ارشاد ۱۳۹۱: ۱۸۰) و بیان داشته‌اند که «گاهی ممکن است مطالعه یک رمان به مردم لایه‌های متوسط بیش از یک کتاب تخصصی جامعه‌شناسی آگاهی اجتماعی دهد» (همان: ۱۸۸). اما در مقام عمل، در این کتاب توجه چندانی به رمان نشده و تمرکز بر شعر است، تاجایی که در فصل دهم کتاب که مطالعه موردی براساس

ساختارگرایی تکوینی انجام شده، داستان «رستم و اسفندیار» برای بررسی انتخاب شده است. افزون‌براین، علاقه و شیفتگی به ادبیات کلاسیک مانع توجه به ادبیات معاصر شده است؛ حال آن‌که تمرکز بر ادبیات معاصر، با توجه به داده‌های موجود و درهم‌تنیدگی ادبیات و مسائل اجتماعی، محمل مناسب‌تری برای پژوهش جامعه‌شناختی است.

۵. نتیجه‌گیری

نتایج بررسی کتاب کندیوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات نشان از آن دارد که پژوهش به تلفیق کارآمد نظریه‌ها و داده‌های جامعه‌شناسی و ادبیات منتهی نشده و از ایجاد ارتباطی سازوار میان نظریه و عمل در مانده است. نشان‌دادن ارتباط ساختارهای ادبی و ساختارهای اجتماعی جزو اولویت‌های پژوهش نبوده و مباحث طرح‌شده عموماً از بیان بدیهیات توصیفی فراتر نرفته و برای تحلیل و تبیین مبانی رویکردهای جامعه‌شناختی ادبیات تلاشی انجام نگرفته است. مثلاً دلایل عطف توجه از رویکردهای فردگرایانه به ساختار اجتماعی و فرهنگی، سهم عوامل اجتماعی در برآمدن مکاتب ادبی، دلایل اهمیت انواع ادبی در جامعه‌شناسی ادبیات، و غیره بیان نشده است. از یک سو، ساختار کتاب دچار آشفتگی است و به لحاظ نگارشی نمط عالی ندارد، از دیگر سو، نشناختن دقیق اصطلاحات ادبی، واقف‌نبودن به صورت ژرف بر جریان‌ها و سبک‌های ادبی، طرح مباحث عام در حوزه پژوهش‌های ادبی، و اتکای بیش‌ازحد نویسنده بر یافته‌های محققان ادبی سودمندی این اثر را کم‌فروغ ساخته است. استقصای تام نداشتن در انتخاب آثار ادبی مناسب برای پژوهش‌های جامعه‌شناختی باعث شده است که نویسنده نتواند افقی نو و تازه، که ضرورت و غایت پژوهش‌های بینارشته‌ای است، فراروی مخاطبان بگشاید. افزون‌بر کفایت‌نداشتن میان‌رشته‌ای و نشناختن دقیق اصطلاحات و جریان‌های ادبی، نویسنده کتاب در برقراری پیوند کارآمد جامعه‌شناسی و ادبیات ناکام مانده و نتوانسته است از ره‌گذر تلفیق دانش‌ها، روش‌ها، و مهارت‌ها دستاورد تازه‌ای، افزون‌بر آنچه تاکنون در زبان فارسی نوشته شده است، در باب جامعه‌شناسی ادبیات به دست دهد یا با تکیه بر دانش جامعه‌شناسی قرائتی نو از متون ادبی پیش‌پای مخاطبان بگذارد و پرتویی بر گوشه‌ای از غموض متون و ارتباط جریان‌های اجتماعی و سبک‌ها و متون ادبی بیفکند که بدون استفاده از دانش جامعه‌شناسی قابل حصول نیست. نویسنده در خلق و معرفی دقیق الگوها و روش‌های پژوهشی جدید، که به اعتبار و سندیت یافته‌های پژوهشی پیشین کمک کنند، نیز ناکام مانده است. به نظر

می‌رسد نویسنده نه در انجام و نه در فرجام پژوهش از مشاور ادبی بهره نگرفته‌اند. اگر نویسنده کتاب، حتی در فرجام کار، پژوهش را به رؤیت متخصصان ادبیات می‌رساندند، می‌توانستند صورت نهایی پژوهش را از بسیاری از خطاهای فاحش درباب اصطلاحات و جریان‌های ادبی بیبرایند.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله براساس شیوه‌نامه پیشین پژوهشنامه نگارش و داوری شده است.
۲. خورسندی طاسکوه این مباحث را ذیل ویژگی‌های حرفه‌ای محققان میان‌رشته‌ای برشمرده است (خورسندی طاسکوه ۱۳۹۶: ۱۲۱).
۳. استاد جامعه‌شناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز.
۴. «هدف اصلی این مقاله تأکید بر اهمیت پژوهش در ادبیات عامیانه است ... هدف این مقاله در جهت تأکید بر این نگاهی جامعه‌شناختی به ادبیات عامیانه و بازاندیشی ریشه‌های فرهنگی جامعه ماست» (ارشاد ۱۳۹۱: ۲۰۱).
۵. «درواقع، هنر و علم قطب‌های متقابل زبان‌اند و کارگزاری اصلی زبان ایفای نقش تقاعد و ترغیب است» (ارشاد ۱۳۹۱: ۶۶). «گاه نیز ساخت‌های واژگانی در معنایی غیرمتداول استفاده شده‌اند: شاید این داوری کمی غیراسلوبی باشد» (همان: ۲۲). «واقعیت‌گرایی و خیال‌پردازی دو روی یک سکه واحد در اثری جاودانه چون چرم ساغری است. در این اثر الگویی رابطه بین آگاهی و واقعیت، بین واقعیت و تخیل زیبایی‌شناختی وجود دارد» (همان: ۴۸).
۶. هدف اصلی تأکید بر این نیاز است که ما باید به ابزار نظری و پژوهشی کافی برای بررسی کاربرد جامعه‌شناختی متون ادبی مجهز شویم و با اولویت‌قائل شدن به آن ارزیابی و نقد ادبی متون کلاسیک فارسی را به دوره‌های پیشرفته‌تر و به ذهن‌های پرورده‌تری واگذاریم (ارشاد ۱۳۹۱: ۱۳).
۷. «کسانی که تبلیغ "هنر برای هنر" را می‌کنند، عقیده دارند هنر نباید سوءگیری سیاسی داشته باشد» (ارشاد ۱۳۹۱: ۴۷).
۸. «سوگ‌نامه سیاووش در شاهنامه به‌اندازه‌ای تأثرآور است که انگار می‌کنی خود فردوسی در پایان کار سیاووش دچار افسردگی شده است» (ارشاد ۱۳۹۱: ۷۹). «بدیهی است که در این‌جا نمی‌خواهیم مروری جامع بر پارادایم‌های مختلف ساختارگرایی داشته باشیم، زیرا چنین کاری نه "شدنی" و نه "بایدی" است» (همان: ۱۴۴). «بنابراین، کوشش در این زمینه ضرورت و اهمیت

موجهی دارد. بدیهی است نکته بسیار مهم این‌که کوشش مزبور باید متکی بر بینش و مهارت هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، و روش‌شناسی نظام‌مند باشد» (همان: ۱۸).
۹. مثلاً:

می صوفی افکن کجا (می) فروشند که بی‌تابم از دست زهد ریایی

(ارشاد ۱۳۹۱: ۴۴)

شوق است در جدایی (و جور است در نظر) هم جور به که طاقت شوق نیوریم

(همان: ۴۲)

نه بوی مهر (می) شنویم از تو ای عجب نه روی آن‌که مهر دگر کس پیوریم

(همان).

۱۰. تأکیدها از نگارنده مقاله است.

۱۱. «این ابیات، منهای بیت سوم، از شاهنامه (۱۳۷۳: ج ۵، ۲۳۸) در قصیده‌ای با عنوان ستایش محمود سروده شده و عجیب این‌که همین ابیات در شاهنامه نسخه امیرکبیر (۱۵-۱۶) در قصیده‌ای در هجو سلطان محمود نیز آمده است» (ارشاد ۱۳۹۱: ۶۱).

۱۲. «این وضعیت ما را به یاد آن بیت پرمعنای فروغ فرخزاد می‌اندازد که پرواز را به خاطر بسپار، پرنده مردنی است» (ارشاد ۱۳۹۱: ۱۳).

۱۳. «آثاری مانند دیوان مثنوی معنوی، چرم ساغری، و خوشه‌های خشم، و ... حامل بسیاری از نمودهای زیباشناختی است» (ارشاد ۱۳۹۱: ۴۴).

۱۴. ارجاع و استناد به منابع مقدماتی و غیرتخصصی از جمله دایرةالمعارف مصاحب در سراسر این اثر دیده می‌شود: ذیل مبحث کلاسیسم (ارشاد ۱۳۹۱: ۹۴)، ذیل بحث نمادگرایی در ادبیات صوفیانه (همان: ۱۰۴)، ذیل اکسپرسیونیم و امپرسیونیم (همان: ۱۱۳)، ذیل بحث حماسه (همان: ۱۷۳)، ذیل مبحث تراژدی (همان: ۱۷۷)، ذیل مبحث زیبایی‌شناسی (همان: ۲۱۸)، ذیل مبحث ساختارگرایی و فرمالیسم (همان: ۲۹۷)، و غیره.

۱۵. بحث‌ها و انتقادهای تندی از سوی نظریه‌پردازانی هم‌چون لوکاچ و غیره متوجه فرمالیسم شده که در این کتاب به آن مباحث اشاره نشده است.

۱۶. شاید بهتر بود در این کتاب شاخه‌های مختلف جامعه‌شناسی ادبیات و تفاوت‌های آن‌ها در بخشی جداگانه و ذیل یک عنوان مشخص بیان می‌شد تا بتواند رویکرد هرکدام از این شاخه‌ها را به مباحث جامعه‌شناختی به‌صورت روشن‌تر تبیین کند.

کوهلر می‌کوشد میانجی میان ادبیات و جامعه را از طریق الگوی سلسله‌مراتب سطوح تغییرپذیر پی بگیرد: این تغییرپذیری شامل چهار عامل اساسی است: الف) مجموعه تاریخی (اوضاع و احوال)؛ ب) تعلق نویسنده به یک طبقه و به گروهی از این طبقه و در نتیجه «آگاهی او»؛ ج) شخصیت و پرورش فرهنگی نویسنده؛ د) نوع ادبی برگزیده نویسنده. معنای این گونه تغییرپذیری آن است که براساس مرحله تاریخی (و نیز درون این مرحله، با توجه به نویسنده و نوع ادبی برگزیده) یک یا چند سطح میانجی‌گر مسلط می‌شود یا گرایش به تسلط دارد. سطح یا سطوحی که با توجه به شرایط بالا برتری می‌یابند، درون سطوح دیگر، یک مرکز ثقل سازمان‌دهنده و ساختاریش تشکیل می‌دهند که ممکن است نخستین کلید تفسیر را در اختیار ما بگذارد (کوهلر ۱۳۹۶: ۲۱۳).

۱۸. پاره‌ای از این خطاها را در بخش ۳ مقاله با عنوان «ناآشنایی با اصطلاحات تخصصی ادبیات» در باب پیوند سبک‌های ادبی فارسی و مکاتب ادبی ذیل مباحثی هم‌چون قالب ناتورالیستی در سبک خراسانی و گرایش رمانتیسم ناتورالیستی در سبک هندی برشمردیم.

کتاب‌نامه

- آدورنو، و. تئودور (۱۳۹۶)، «سخنی پیرامون شعر غنایی و اجتماع»، در: *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: چشمه، ۲۲۲-۲۴۲.
- ارشاد، فرهنگ (۱۳۹۱)، *کندوکاوی در جامعه‌شناسی ادبیات*، تهران: آگه.
- انوشیروانی، علیرضا (۱۳۹۲)، «مطالعات بینارشته‌ای ادبیات تطبیقی»، *ادبیات تطبیقی (ویژه‌نامه فرهنگستان)*، ش ۷، ۳-۹.
- پوینده، محمدجعفر (۱۳۹۶)، «کوهلر: چشم‌اندازی نو در جامعه‌شناسی ادبیات»، در: *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: چشمه، ۲۰۵.
- تادیه، ژان ایو (۱۳۹۰)، *نقد ادبی در قرن بیستم*، تهران: نیلوفر.
- خورسندی طاسکو، علی (۱۳۹۶)، *گفت‌مان میان رشته‌ای دانش*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- رپکو، آلن (۱۳۹۶)، *پژوهش میان رشته‌ای: نظریه و فرایند*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- زالامانسی، هانری (۱۳۹۶)، «بررسی محتواها، مرحله‌ای اساسی در جامعه‌شناسی ادبیات معاصر»، در: *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: چشمه، ۲۴۲-۲۵۱.
- زیما، و. پیر (۱۳۹۶)، «جامعه‌شناسی رمان از دیدگاه یان وات، لوکاج، ماشری، گلدمن، باختین»، در: *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: چشمه، ۱۳۸-۱۷۸.

۲۴۸ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۸ آبان ۱۴۰۱

لوکاچ، گئورگ (۱۳۹۳)، *رمان تاریخی*، ترجمه امید مهرگان، تهران: ثالث.
کوهلر، اریش (۱۳۹۶)، «تزهایی دربارهٔ جامعه‌شناسی ادبیات»، در: *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: چشمه، ۲۱۱-۲۲۲.
گلدمن، لوسین (۱۳۹۶)، «جامعه‌شناسی ادبیات»، در: *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: چشمه، ۵۷-۷۱.
گلدمن، لوسین (۱۳۷۱) *جامعه‌شناسی ادبیات (دفاع از جامعه‌شناسی رمان)*، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: هوش و ابتکار.